

پیوست‌ها و گسست‌ها در ساختار اجتماعی ایران (از مشروطه تا انقلاب اسلامی)

احمد خالقی دامغانی*

چکیده:

جامعه ایران از مشروطیت تا انقلاب اسلامی شاهد تلاطم‌های سیاسی پرآمنه‌ای بوده است. بررسی ارتباط ساختار اجتماعی پیچیده ایران با این تلاطم‌ها، موضوع محوری این مقاله است. در بحث از ساختار اجتماعی، علاوه بر توجه به طبقات و شکاف‌های مرتبط با آن، نیروهای اجتماعی و شکاف‌های قومی - منطقه‌ای و ارتباط آنها با بحران ساخت سیاسی در حوادث مشروطیت، روی کارآمدن رضاخان، ملی‌شدن صنعت نفت و انقلاب اسلامی، مد نظر قرار گرفته است. به باور نویسنده، تلاطم‌های سیاسی متواتر را باید در ارتباط با ساختار اجتماعی چندپارچه و نیروهای ایدئولوژیک سیاسی برآمده از آن دید. بحث دیگر مقاله، مسأله جنبش‌های توده‌ای و ارتباط آن با ساختارهای اجتماعی و بحران‌های پیش‌گفته است. وقوع جنبش‌های مزبور از جمله نیازمند تضعیف همبستگی‌های اجتماعی و ایجاد گسست‌هایی در روابط ارگانیک درون و بین طبقاتی است. نگاهی به تحولات اجتماعی و روابط طبقاتی ایران معاصر نشان می‌دهد که در اثر برخی تحولات سریع اقتصادی و فرهنگی، چنین گسست‌های اجتماعی و طبقاتی در مقاطع متعدد روی داده است. این گسست‌ها نیز زمینه‌ساز وقوع جنبش‌های توده‌ای در مقاطع یادشده بوده است.

کلید واژه‌ها: ساختار اجتماعی، همبستگی اجتماعی، گسست اجتماعی، جنبش توده‌ای، بحران سیاسی



مقدمه

جامعه ایران از انقلاب مشروطه به این سو، با بسیاری از ویژگی‌های جامعه در حال گذار قابل شناسایی است. برخی از ساخت‌های دیرپای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در این دوره، در معرض نوسازی و دگرگونی و گاه فروپاشی قرار گرفته‌اند. با وجود این، تأخیر، کندی، نقصان و نوسان فرایندهای نوسازی و دگرگونی، مانع از آن بوده است که ساخت‌ها و رویه‌های نوین، استقرار و استحکام یابند. گرچه بسیاری از شالوده‌ها و الگوهای سنتی همبستگی اجتماعی از میان رفته و یا تضعیف شده‌اند، اما الگوها و شالوده‌های نوین نیز استقرار و استحکام نیافته‌اند. در این مقاله می‌کوشیم با مروری بر ویژگی‌ها و تحولات ساختار اجتماعی ایران در طی این دوره، تأثیر آن را بر جنبش‌های سیاسی نشان دهیم.

جنبش مشروطه

جنبش مشروطه‌خواهی در دهه اول سده بیستم میلادی، به نسبت جنبش‌های قبلی از گستره و عمق بیشتری برخوردار بود. در مراحل اولیه این جنبش، ائتلافی از بازاریان، روحانیون، روشنفکران و حتی عناصر اصلاح‌طلب‌نخبگان حاکم، شاه را به پذیرش مطالبات سیاسی معترضین، صدور حکم تأسیس پارلمان و تدوین قانون اساسی وادار ساخت. شکاف و منازعه میان این گروه‌ها و اصناف، بر سر موضوعات و مقوله‌هایی نظیر "مشروطه‌خواهی"، "سلطنت‌طلبی"، "مشروع‌خواهی"، "اعتدال"، "انقلاب"، "آزادی"، "مساوات" و مانند آن، نشان می‌داد که موقعیت و جایگاه بسیاری از گروه‌های مزبور دچار تحولات شگرفی شده است.

اگر جنبش مشروطه‌خواهی بیانگر تلاش گروه‌های نوپدید و اصلاح‌طلب در میان نخبگان سیاسی روحانیون، تجار و پیشه‌وران برای تغییر نهادها و رویه‌های سیاسی با شرایط و منویات جدید بود، جنبش موسوم به مشروع‌خواهی نیز واکنش بخش‌هایی از گروه‌های اجتماعی بود که اندک تحولات جاری را تهدیدی نسبت به موقعیت و ارزش‌های ثانوی و مألوف خود دانسته و آینده این تحولات را خطرناک می‌شمردند. این جنبش در دوره اول مجلس از سوی برخی روحانیون سنت‌گرا و در واکنش به طرح و وضع برخی نهادها و قوانین غیرمذهبی بروز کرد. همچنین آن بخش از نخبگان حاکم - به‌ویژه شاه و درباریان - که برقراری مشروطیت و تشکیل مجلس را منافی شکل موجود سلطنت و حکومت خود می‌دانستند و اقلاری از جمعیت شهری که نسبت

به تحولات و مناقشات سیاسی و ایدئولوژیک ناشی از جنبش مشروطیت، و پیامدهای آن، به لحاظ اعتقادی و مذهبی بدین شده بودند به حمایت از این جنبش برخاستند. واقعیت این بود که مناقشات سیاسی، بر عمق و گستره بحران اقتصادی و تنزل سطح زندگی اقشار و طبقات پایین شهری افزوده بود (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۱۲۲-۱۳۶). شعارهای برخی فعالان این جنبش مبنی بر ضرورت اجرای احکام اسلامی نیز برای این گروه‌ها تداعی‌کننده استقرار نوعی نظم عادلانه مذهبی بود؛ که می‌توانست برای این گروه‌های تهدیدشده و بی‌پناه، امیدوارکننده باشد. برخلاف برخی تصورات رایج، خشونت‌هایی که از سوی برخی از مشروطه‌خواهان در جریان رویارویی با مشروطه‌خواهان بروز کرد، نه فقط ناشی از تبه‌کاری و یا مزدوری برخی از عناصر این جنبش؛ بلکه بازتاب خصومت شدید ایدئولوژیک بود که در آن شرایط، بر فضای سیاسی و اجتماعی کشور حاکم شده بود. موج دیگری از تحریک‌های سیاسی که بیانگر جابه‌جایی‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی در ایران در آغاز سده بیستم بود، در جریان جنگ جهانی اول و سال‌های اولیه پس از آن روی داد. این جنگ که ایران را نیز به عرصه حضور و جدال نظامی چند قدرت خارجی تبدیل کرده بود، بر دامنه و عمق بحران‌های اقتصادی و اجتماعی افزود و حکومت مرکزی را بیش از پیش تضعیف کرد. خوانین قدرتمند محلی و سرکردگان ایلات و عشایر درصدد تقویت موقعیت و قدرت خود برآمدند و برخی از آنها با قدرت‌های خارجی حاضر در ایران روابط خاصی برقرار کردند. گروه‌های متعدد یاغی و راهزن در گوشه و کنار کشور سربرآوردند. در میان نخبگان حاکم نیز شدت شکاف و برخورد به حدی رسید که گروهی از آنها تحت حمایت نیروهای آلمانی و عثمانی، به تشکیل دولت دوم (در مقام دولت مرکزی) در مناطق غربی کشور دست زدند. جنبش‌های واگرایانه و یا انقلابی متعددی نیز در مناطق شمالی و شمال غربی کشور سربرآوردند.

جنبش جنگل در گیلان و جنبش دموکرات‌ها در آذربایجان که از مهمترین آنها بودند توسط عناصری از چپ‌گرایان و یا نیروهای مشروطه‌خواه و اصلاح‌طلب ناامید از محافظه‌کاری و بی‌عملی دولت مرکزی، سازماندهی و با استفاده از نارضایتی‌های اجتماعی منطقه‌ای موفق شدند نیروهای دولت مرکزی را عقب رانده و در مدت کوتاهی، حکومت‌های خودمختار و مستقل را در این مناطق ایجاد نمایند.

دوران رضاشاه و تحولات اقتصادی - اجتماعی

مجموعه تحریک‌ها و تحولات مزبور، بیانگر آشفتگی‌های اجتماعی و هرج‌ومرج‌های



سیاسی وسیعی بود که کشور را تا حد فروپاشی و تجزیه به پیش برد. گسترش انواع ناامنی‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، جدال‌های خونین میان گروه‌های رقیب، و تشدید مداخلات خارجی، زمینه را برای تقویت ایده‌هایی نظیر مرکزگرایی، اقتدارگرایی و ضرورت برقراری امنیت (به هر شکل ممکن)، فراهم ساخت. اینکه کودتای رضاخان و قدرت‌یابی سریع او - صرف‌نظر از زمینه‌ها، علل و عوامل متعدد آن - از سوی بسیاری از گروه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی پذیرفته شد، و شخص رضاخان تا مدتی در میان بخشی از گروه‌های اجتماعی - به‌ویژه توده‌های مردم - به عنوان قهرمان و ناجی قلمداد شد، بی‌ارتباط با نابسامانی‌های مزبور نبود (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۳۴۲ و ۳۴۳).

تحکیم حکومت رضاخان و ثبات سیاسی پس از آن، با دگرگونی‌های مهمی در ساختار اجتماعی ایران همراه بود. در فاصله میان ۱۳۰۰ تا ۱۳۳۰ هـ.ش، جمعیت کشور از ۱۰/۵ میلیون نفر به حدود ۱۵ میلیون نفر رسید. تغییر مهمی نیز در ترکیب اجتماعی جمعیت رخ داد و آن کاهش شدید جمعیت ایلی به سود جمعیت روستایی بود. سهم جمعیت ایلی از ۲۵ درصد به ۷ درصد و سهم جمعیت روستایی از ۵۴ درصد به ۷۱ درصد کل جمعیت رسید. نسبت جمعیت شهری نیز اندکی افزایش یافت و از ۲۰ درصد به ۲۲ درصد رسید (فوران، ۱۳۷۷: ۳۴۰ و ۳۴۱).

این تحولات اجتماعی، از یک سو محصول ایجاد دولت متمرکز بوروکراتیک و گسترش دستگاه‌های اداری و نظامی آن و از سوی دیگر، نتیجه اجرای برخی برنامه‌های اصلاحی و نوسازی در عرصه‌های آموزشی، حقوقی و اقتصادی توسط این دولت بود. دولت رضاشاه عمدتاً متکی بر ارتش و دیوان‌سالاری بود. نیروهای نظامی و انتظامی کشور از کمتر از ۲۰ هزار نفر در سال ۱۳۰۰ به بیش از ۲۰۰ هزار نفر در سال ۱۳۲۰ رسید. تعداد کارکنان دولت نیز به حدود ۹۰ هزار نفر رسید (آوری، ۱۳۷۳: ۵۶ و ۵۷ و ۷۹ و ۱۰۹). با گسترش نظام آموزشی جدید و تأسیس مدارس و دانش‌سراها و مراکز آموزش عالی، تعداد دانش‌آموزان، دانشجویان و فارغ‌التحصیلان افزایش چشم‌گیری یافت (باربر، ۱۳۶۳: ۵۲ و ۵۳). اقتصاد شهری نیز در این دوره، دچار تحولات قابل ملاحظه‌ای شد. خدمات و صنایع جدید شهری، در کنار ادامه حیات تولید و تجارت خرده‌کالایی سنتی، به سرعت رشد کردند. گرچه در این دوره بخش مهمی از صنایع و تجارت (به‌ویژه تجارت خارجی) تحت مالکیت و کنترل دولت بود، اما بنگاه‌ها و کارخانه‌های خصوصی نیز رشد قابل ملاحظه‌ای یافتند. البته الگوی توسعه اقتصادی این دوران، هم از لحاظ بخشی و هم منطقه‌ای، نابرابر بود. بخش کشاورزی و دامپروری، (روستاها و ایلات) و

همچنین بخش خرده‌کالایی اقتصاد شهری تا حد زیادی سنتی و ماقبل صنعتی باقی ماند؛ در حالی که بخش‌های اقتصادی مرتبط با اقتصاد جهانی (نظیر نفت) و یا مرتبط با ساختار سیاسی مرکزی (نظیر زیربناها و بخشی از حمل‌ونقل و برخی صنایع دولتی و سلطنتی) تا حدی نوسازی شدند. از نظر منطقه‌ای نیز بیشتر تحولات و نوسازی‌ها در مرکز (پایتخت) و حداکثر چند شهر بزرگ صورت گرفت و بسیاری از مناطق، به‌ویژه مناطق پیرامونی، بهره‌چندانی از تغییرات و اصلاحات نبردند. حتی مناطقی نظیر آذربایجان، موقعیت و رونق نسبی خود را از دست دادند.

در واقع، توسعه تجارت خارجی ایران از طریق راههای دریایی جنوب، و همچنین کاهش نسبی حجم تجارت با روسیه شوروی و یا ترکیه، تا حد زیادی از موقعیت سنتی آذربایجان در تجارت خارجی ایران کاست و در عوض، بر رونق برخی بنادر جنوب، نظیر خرمشهر، ماهشهر و بوشهر افزود. مسیر راه‌آهن سرتاسری نیز بر این تغییر موقعیت تأثیر گذاشت. به علاوه، توسعه صنایع نفت به توسعه شهرهایی نظیر اهواز و آبادان انجامید. همچنین صنایع جدید عمدتاً یا در مرکز و برخی شهرهای مرکزی (نظیر اصفهان) و یا در شهرهای برگزیده شمالی که با املاک خصوصی رضاشاه و همچنین مناطق کشت‌های صنعتی (نظیر پنبه) نزدیکی بیشتری داشتند، متمرکز شدند. در هر صورت، الگوی توسعه اقتصادی موجب حاشیه‌ای شدن برخی مناطق شد. این وضعیت به‌ویژه در مناطقی نظیر آذربایجان و کردستان به تراکم احساس تبعیض و بیگانگی سیاسی با دولت مرکزی افزود و بعدها در شکل سیاسی و به صورت گرایش‌های جدایی‌طلبانه بروز کرد.

فرایند توسعه اقتصادی در دوره رضاشاه، موقعیت و شیوه معیشت گروه‌های پایین روستایی و ایلی را تغییر چندانی نداد؛ اما موقعیت طبقات بالای مرتبط با روستا و ایل را دگرگون کرد. مالکیت اراضی به دنبال اجرای قوانین ثبت املاک، تثبیت شد و نظام ارباب - رعیتی در روستاها استقرار و همگونی بیشتری پیدا کرد. بزرگ‌مالکان از لحاظ اقتصادی و اجتماعی، وضعیت باثبات‌تری یافته و سهم بالایی از مقامات و مناصب مهم سیاسی را به خود اختصاص دادند (شجیعی، ۱۳۴۴). با وجود این، آنها از استقلال عمل چندانی - در قبال دولت و شخص رضاشاه - برخوردار نبودند و موقعیت سیاسی‌شان همواره در معرض تهدید سیاست‌های خودکامانه رضاشاه قرار داشت.

ایلات بیش از دیگر گروه‌ها تحت فشارهای مستقیم دولت رضاشاه بودند. حکومت رضاشاه آنها را نه فقط مانع تمرکز سیاسی، بلکه نشانه عقب‌ماندگی کشور می‌دانست.



اعمال سیاست‌هایی نظیر اسکان اجباری، خلع سلاح و تضعیف و کنترل رهبران ایلی، با سرکوب و خشونت صورت گرفت و فشارهای معیشتی و روانی شدیدی به جماعات ایلی وارد آورد و آنها را به یکی از حاشیه‌ای‌ترین گروه‌های اجتماعی تبدیل کرد. نارضایتی نهفته و میل ایلات به بازگشت به موقعیت و شیوه‌های پیشین زندگی، بلافاصله پس از سقوط حکومت رضاشاه خود را نشان داد. آنها طی دهه ۱۳۲۰ به یکی از نیروهای فعال و مؤثر در کشمکش‌های سیاسی تبدیل شدند.

دگرگونی‌های آموزشی و فرهنگی، و سیاست‌های مذهبی دوران رضاشاهی نیز هدفش کاهش موقعیت اجتماعی روحانیون بود. در این راستا نقش دیرینه روحانیون در نظام آموزشی، حقوقی و قضایی، به نهادها و سازمان‌های جدید دولتی واگذار و همکاری روحانیون با این سازمان‌ها نیز مشروط به ترک لباس روحانیت شد. به علاوه، برقراری محدودیت‌های روزافزون علیه مراسم و آیین‌های مذهبی، روحانیون را حتی از لحاظ نقش خاص مذهبی نیز دچار محدودیت کرد و رابطه آنها با گروه‌های اجتماعی به حداقل رسید. از سوی دیگر، غیرمذهبی‌شدن چهره و معاشرت‌های اجتماعی (به‌ویژه در شهرهای بزرگ) و اعمال برخی سیاست‌های اجبارآمیز نظیر کشف حجاب، بر بیگانگی روحانیون و گروه‌های مذهبی با حکومت افزود.

در مجموع، تصمیم‌گیری‌های دوره رضاشاه فرایندهای دوگانه و متناقضی را طی می‌کرد. از یک طرف تمرکز سیاسی، اداری و نظامی (دولت‌سازی)، توسعه نسبی شبکه‌های ارتباطی و حمل‌ونقل و اجرای نظام آموزشی نوین (یک‌پارچه و فراگیر)، برخی از عناصر لازم برای پیوند و انسجام فراگیر اجتماعی (همبستگی ملی) را فراهم کرد و از طرف دیگر، نوسازی و تحولات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، به علت سرشت نابرابر، خودکامانه و اجبارآمیزی که داشت، موجد واگرایی و بیگانگی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی میان گروه‌های مختلف اجتماعی گردید. این واگرایی و بیگانگی منحصر به جماعات و گروه‌های سنتی نظیر ایلات، روستاییان و روحانیون نبود و گروه‌های جدید شهری و از جمله روشنفکران را نیز دربرمی‌گرفت. گروه‌هایی که خود محصول نوسازی رضاشاهی بودند، اما تناقضات موجود در الگوی نوسازی این دوره به‌ویژه خودکامگی سیاسی را برنمی‌تافتند و در مقابل آن یا دچار سرخوردگی می‌شدند و یا به تلاش برای مقاومت و مبارزه دست می‌زدند (نظیر روشنفکران چپ‌گرای معروف به گروه ۵۳ نفر). به‌رغم همه تعارضات، گسیختگی‌ها و بیگانگی‌های اجتماعی و سیاسی، تقدیر این نبود که حکومت رضاشاه آنقدر دوام آورد تا زمینه و عوامل

شکل‌گیری جنبش فراگیر سیاسی را فراهم کند. سرانجام گسترش دامنه جنگ جهانی دوم به ایران و اشغال کشور توسط متفقین، به حکومت دیکتاتوری رضاشاه پایان بخشید.

سال‌های بعد از جنگ

با اشغال ایران، مهمترین عوامل ثبات و آرامش اجتماعی و سیاسی دوره رضاشاه، یعنی حکومت مرکزی و ارتش به شدت تضعیف شدند و زمینه برای بروز ناآرامی‌ها و واگرایی‌های سیاسی فراهم گردید. به علاوه، پیامدهای اجتناب‌ناپذیر اقتصادی و اجتماعی اشغال نظامی، یعنی کمبود کالاهای اساسی، افزایش قیمت‌ها، تشدید ناامنی‌های اجتماعی و اقتصادی نیز بر این ناآرامی‌ها و واگرایی‌ها افزود. ایلات و عشایر فرصت یافتند تا دوباره سازمان ایلی و شیوه زندگی، سلاح، تحرک نظامی و قدرت محلی پیشین خود را بازسازی کنند. آنها طی سال‌های اشغال به منظور بازپس‌گیری مراتع و خودمختاری محلی خود، بارها با نیروهای دولتی درگیر شدند (عظیمی، ۱۳۷۲).

روشنفکران شهری که در دوره دیکتاتوری فرصتی برای ابراز وجود سیاسی نیافته و با بلافاصله پس از چنین ابراز وجودی به زندان افتاده بودند، پس از سقوط دیکتاتوری، در احزاب و محافل متعددی متشکل و به عرصه کشمکش‌های سیاسی وارد شدند. بزرگ‌ترین این تشکل‌ها یعنی حزب چپ‌گرای توده که اکثریت روشنفکران و بخش مهمی از طبقات متوسط شهری و همچنین کارگران صنعتی را جذب و سازمان‌دهی کرده بود، می‌کوشید با استفاده از تعارضات و نابسامانی‌های اجتماعی و سیاسی، شرایط را به تدریج به سمت وضعیتی شبه‌انقلابی سوق دهد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۳۶۴-۴۰۰).

روحانیون و گروه‌های مذهبی، فعال شده و درصدد احیا و تقویت نهادها و شعائر مذهبی برآمدند و برخی از آنها به عرصه فعالیت سیاسی وارد شدند. در برخی مناطق حاشیه‌ای نظیر آذربایجان، کردستان و خوزستان نیز گرایش‌های گریز از مرکز با تأکید بر مطالبات قومی و زبانی ظهور کردند که در موارد و مقاطعی به برخوردهای شدید و خشونت‌آمیز میان این مناطق و دولت انجامید. نهادهای حکومتی نیز از تعارض و کشمکش به دور نماندند. در این سال‌ها، جدالی سخت میان مجلس، قوه مجریه، دربار و ارتش در جریان بود که بر شدت نابسامانی‌های سیاسی و اجتماعی می‌افزود.

در این دهه، فرایندهایی نیز در جهت تقویت همبستگی‌های فراگیر اجتماعی (ملی) شکل گرفت. ناسیونالیسم بیگانه‌ستیزی که در طی این دهه تقویت شد و سرانجام به جنبش ملی‌شدن صنعت نفت انجامید، یکی از جلوه‌های این فرایند است.



این جنبش گرچه به نسبت جنبش‌های سیاسی پیش از خود، فراگیرتر و توده‌ای‌تر بود، اما تلاش می‌کرد تا بر خواسته‌های مشخص و عینی (ملی‌شدن صنعت نفت) تمرکز یابد. بهره‌گیری از روش‌ها و سازوکارهای نهادی (پارلمان) و پایگاه اصلی این جنبش که طبقات متوسط شهری بود، آن را از خصلت‌های غلیظ ایدئولوژیک دور می‌ساخت. در عین حال، ایدئولوژی این جنبش، از عناصر رمانتیک و آرمان‌گرا خالی نبود. ابعاد توده‌ای آن نیز در مراحل بعدی به‌ویژه به هنگام تشدید رویارویی‌های داخلی (میان دولت مصدق با دربار و دیگر مخالفانش)، تشدید شد. بعد از آنکه کودتای شب ۲۵ مرداد ارتش و شاه علیه مصدق - که از سوی سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا و انگلستان طراحی شده بود - شکست خورد، فضای شبه‌انقلابی توده‌ای در کشور حاکم شد. با گریختن شاه از کشور، تظاهرات و اقدامات ضدسلطنتی وسیعی از سوی طیفی از گروه‌های سیاسی (چپ‌گرایان و هواداران تندرو مصدق) صورت گرفت که نگرانی شدید گروه‌های محافظه‌کار و برخی رهبران مذهبی را برانگیخت و حتی میانه‌روها را نیز نسبت به روند اجتماعی این فضا نگران ساخت.

ترس از هرج‌ومرج و کمونیسم، بخش‌هایی از توده‌های مردم را نیز دربرگرفته بود. در چنین فضایی با اینکه شبکه‌های ارتباطی میان مخالفان مصدق مختل شده بود و حتی بسیاری از نیروهای محافظه‌کار مخالف مصدق دچار انفعال شده بودند، ناگهان با ابتکار عمل برخی از طراحان و مجریان کودتا و استفاده از برخی شیوه‌های روانی، امکان بسیج و سازماندهی مجدد بخشی از مخالفان مصدق در روز ۲۸ مرداد فراهم شد. بحران اجتماعی موجود نیز نه فقط مصدق و هوادارانش را به انفعال کشاند بلکه متقابلاً بخشی از توده‌های هراسان از جمله گروه‌های حاشیه‌ای شهری را به سیاهی لشکر کودتاچیان تبدیل کرد (روزولت، ۱۳۵۸؛ عظیمی، ۱۳۷۲: ۴۵۳-۶۳؛ گازیورسکی، ۱۳۷۱: ۱۸۵-۱۸۹).

کودتای ۲۸ مرداد و استقرار دیکتاتوری سلطنتی - نظامی تحت حمایت غرب، به دوره طولانی بی‌ثباتی سیاسی تقریباً ۱۲ ساله در ایران پایان بخشید. ثبات سیاسی سال‌های پس از کودتا صرف‌نظر از ماهیت سرکوب‌گرانه آن، شرایط را برای اجرای برخی برنامه‌های اقتصادی فراهم کرد. افزایش تدریجی درآمدهای نفتی (پس از انعقاد قرارداد کنسرسیوم در سال ۱۳۳۳ه‌ش) و اجرای دومین برنامه ۷ ساله توسعه (که از سال ۱۳۳۴ه‌ش آغاز شد)، باعث افزایش قابل ملاحظه‌ای در ضریب رشد اقتصادی شد. در عین حال این رشد صرفاً بخشی از طبقات شهری را برخوردار ساخت. بخش اعظم اعتبارات این دوره (درآمدهای نفتی و کمک‌های خارجی) صرف ارتش و زیربناها و

امور خدماتی گردید و به شکل‌گیری طبقه مالی متشکل از نزدیکان و حامیان شاه کمک کرد. این طبقه از طریق تجارت خارجی، مقاطعه‌کاری، پروژه‌های دولتی، بانک، بیمه، هتل و مانند آن، به ثروت‌های هنگفتی رسیدند (کاتوزیان، ۱۳۶۸: ۸۷-۹۸).

یکی از پیامدهای الگوی توسعه‌ی اقتصادی این دوره، ظهور و تشدید دوگانگی اجتماعی در بافت فضایی و اجتماعی شهری است. درهم‌ریختن ساختار سنتی در شهرهای بزرگ، به‌ویژه در پایتخت، انتقال سکونت‌گاه طبقات بالا و مرفه شهری به حومه‌های جدید و مرغوب شهر (شمال شهر)، و شکل‌گیری مناطق و محله‌های فقیرنشین در حومه‌های نامرغوب (جنوب شهر) و تشدید فاصله اجتماعی و فرهنگی میان طبقات مختلف شهری از پدیده‌هایی است که در این دوره آغاز و در دهه ۱۳۴۰ تشدید می‌شود (لاجوردی، ۱۳۶۹: ۴۱۵ و ۴۱۶ و کاتوزیان، ۱۳۶۸: ۹۷ و ۹۸).

الگوی توسعه دهه بعد از کودتا، از لحاظ آثار اقتصادی نیز بحران‌زا بود. مصرف بخش اعظم درآمدها و اعتبارات داخلی در بخش‌های غیرمولد نظیر ارتش، بوروکراسی، زیربناها و خدمات، دولت را با کسر بودجه فزاینده و کسری شدید موازنه پرداخت‌ها مواجه کرد. به‌علاوه، فساد مالی و اداری که با فرصت‌طلبی کارگزاران و حامیان حکومت کودتا بی‌ارتباط نبود، بخش دیگری از منابع مالی این دوران را به هدر داد. تشدید این فساد در اواخر دهه ۱۳۳۰ به یکی از موضوعات و مستمسک‌های مناقشات و کشمکش‌های سیاسی تبدیل شد.

مجموعه بحران‌های اقتصادی و سیاسی داخلی، به همراه بدبینی و نگرانی حامیان خارجی حکومت کودتا - یعنی آمریکا - از روند تحولات در ایران و توانایی نخبگان حاکم در حل مسائل و بحران‌ها، موجب آغاز فشارهای داخلی و خارجی برای اجرای اصلاحات شد. این اصلاحات که از اوایل دهه ۱۳۴۰ آغاز شد، عمدتاً شامل اجرای برنامه اصلاحات ارضی بود و به تحولات مهمی در ساختار اجتماعی ایران انجامید.

تحولات دهه ۱۳۴۰ به بعد

برنامه اصلاحات ارضی که از اواخر دهه ۱۳۳۰ به صورت ناپی‌گیرانه‌ای مطرح گردید، در آغاز با فروش اراضی سلطنتی به دهقانان آغاز شده بود. بالاخره از اواخر سال ۱۳۴۰، به صورت جدی در دستور کار دولت قرار گرفت. ابتدا طرحی میانه‌روانه، که از سوی دولت امینی طراحی شده بود، به اجرا درآمد. طبق این طرح، مالکان بزرگ سنتی که اراضی آنها طبق مناسبات ارباب‌رعیتی کشت می‌شد، موظف می‌شدند اراضی مازاد خود



بیش از یک روستا) را با وساطت دولت به زارعان صاحب نسق خود بفروشد. با سقوط دولت امینی، این طرح به تدریج محافظه کارانه تر شد و ضمن افزایش موارد مستثناء، به مالکان امکان داد تا با گزینش شیوه‌هایی نظیر اجاره، جلب رضایت زارعان (خرید حق نسق)، تشکیل شرکت‌های سهامی زراعی و مانند آن، بخش مهمی از املاک مرغوب خود را حفظ کنند. در مرحله پایانی برنامه نیز دولت حمایت از شرکت‌های مدرن کشاورزی (کشت و صنعت‌ها) را که توسط سرمایه‌داران جدید ایجاد می‌شدند، در دستور کار خود قرار داد (ازکیا، ۱۳۷۰: ۱۰۵-۱۱۷).

در هر صورت، اجرای برنامه اصلاحات ارضی صرف‌نظر از جهت‌گیری‌های پرنوسان و در مجموع محافظه کارانه‌اش، تحولات مهمی در نظام مالکیت ارضی، نظام بهره‌وری جامعه روستایی و ساختار اجتماعی کل کشور ایجاد کرد. تا قبل از این، فقط حدود ۲۶ درصد از اراضی کشاورزی ایران از نوع خرده‌مالکی (دهقانی) بود و بخش اعظم اراضی از نوع اربابی (بزرگ مالکی سنتی) و براساس نظام سهم‌بری کشت می‌شد. گرچه با اجرای برنامه اصلاحات ارضی، بزرگ‌مالکان به ویژه در برخی مناطق حاصل‌خیز، بخش اعظم اراضی خود را حفظ کردند؛ اما نظام سهم‌بری در مزارع بزرگ جای خود را به نظام‌های مزدبری و اجاره‌کاری داد. همچنین آن بخش از مالکان بزرگ و متوسط نیز که زمین‌هایشان تقسیم شده بود، منافع مالی حاصل از آن را در فعالیت‌های سودآورتر (و عمدتاً در شهرها) نظیر تجارت و مستغلات سرمایه‌گذاری کردند. به هر حال با اجرای این برنامه، سهم اراضی خرده‌مالکی به دوبرابر (حدود ۵۳ درصد اراضی کشاورزی کشور) افزایش یافت. در اثر این برنامه، حدود ۹۰ درصد از زارعان صاحب نسق، صاحب زمین شدند. به این ترتیب تعداد خرده‌مالکان روستایی به شدت افزایش یافت.

با وجود این، نحوه اجرای برنامه اصلاحات ارضی و میزان ارضی واگذار شده به روستاییان، به گونه‌ای بود که فقط درصد کمی از طبقه پایین روستایی (زارعان) را به موقعیت طبقه متوسط روستایی (خرده‌مالکان) نسبتاً مرفه ارتقاء داد. بیش از ۴۰ درصد از روستاییان بدون زمین (شامل خوش‌نشینان و محرومین روستایی)، هیچ بهره‌ای از برنامه اصلاحات ارضی نبردند؛ چرا که این برنامه فقط شامل زارعان صاحب نسق می‌شد. به علاوه، میزان و نوع زمین بیش از ۴۰ درصد از زارعانی که زمین دریافت کردند نیز در حدی نبود که بتواند زندگی و معیشت آنها را تأمین کند. در مجموع، حدود ۶۵ درصد از جمعیت روستایی، یا فاقد زمین باقی ماندند و یا زمین کافی به

دست‌نیاورند (خسروی، ۱۳۵۸: ۱۶۵-۱۷۴؛ ازکیا، ۱۳۷۰: ۱۱۹-۱۳۱). این بخش از جمعیت روستایی، در شرایط جدید، دیگر امکان چندانی برای ادامه زندگی در روستاها نمی‌یافت؛ زیرا اجرای برنامه اصلاحات ارضی، نظام سنتی معیشت، اشتغال و تأمین اجتماعی در روستاها را کاملاً به هم ریخته و مناسبات اقتصادی جدیدی را حاکم کرده بود. این اصلاحات فاقد جنبه‌های حمایتی کافی برای آثار و پیامدهای منفی خود بود. به عبارت دیگر، روستاییان بی‌زمین - و حتی کم‌زمین - در مقابل فشارهای روزافزون مناسبات جدید، تقریباً بی‌دفاع بودند. خشکسالی‌های پیاپی سال‌های میانی دهه ۱۳۴۰ نیز بر شدت آثار و پیامدهای منفی اقتصادی و اجتماعی اصلاحات ارضی افزود. مطالعات و شواهد نشان می‌دهد که در سال‌های پس از اجرای برنامه اصلاحات ارضی، سطح زندگی در میان روستاییان بی‌زمین و کم‌زمین به شدت تنزل یافت.

در مجموع، اجرای برنامه اصلاحات ارضی در روستاها، کشاورزی سنتی را به بخش حاشیه‌ای اقتصاد ایران تبدیل کرد. این برنامه، در مقابل ایجاد طبقه متوسط نسبتاً مرفه روستایی (حدود ۵۰۰ هزار خانوار) و بخش مدرن کشاورزی (شرکت‌های کشت و صنعت) که در دست معدودی از سرمایه‌داران بزرگ و متمرکز در مناطق حاصل‌خیز شمالی و جنوب غربی بود، بیش از نیمی از جمعیت روستایی را به‌طور ساختاری، مستعد کننده‌شدن از اقتصاد کشاورزی و فرار از روستاها کرد.

همزمان با اجرای برنامه اصلاحات ارضی و تحولات اقتصادی - اجتماعی جامعه روستایی، اقتصاد و جامعه شهری نیز دگرگونی‌های مهم و سریعی را از سر گذراند. در سال‌های دهه ۱۳۴۰، با افزایش نسبی درآمدهای نفتی (۲۰ درصد رشد سالانه) و جذب سرمایه‌های خارجی و در چارچوب اجرای دو برنامه ۵ ساله توسعه اقتصادی، بخش‌های صنایع و خدمات جدید شهری، رشد چشم‌گیری پیدا کرد. متوسط نرخ رشد اقتصاد شهری در این دهه، به حدود ۱۰ درصد رسید. از سال ۱۳۵۰ هـ.ش به بعد که درآمدهای نفتی به صورت تصاعدی و انفجاری بالا رفت، تحولات اقتصاد شهری به مراتب سریع‌تر شد. درآمدهای سالانه نفتی از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ هـ.ش، حدود ۲۰ برابر افزایش یافت. متوسط نرخ رشد صنعتی در سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶، حدود ۱۵ درصد و در صنایع جدید حدود ۳۰ درصد بود. نرخ رشد سرمایه‌گذاری نیز حدود ۱۸/۷ درصد بود. سرمایه‌گذاری‌های دولتی هنگامی در صنایع بزرگ، امور زیربنایی و خدمات عمومی صورت گرفت. بیشتر سرمایه‌های خصوصی نیز که غالباً از سوی منابع و اعتبارات دولتی تأمین و حمایت می‌شدند، به امور تجاری، خدمات، بیمه، بانک‌داری،



ساختمان و صنایع مصرفی سوق یافتند. بخش خدمات به بزرگ‌ترین بخش اقتصاد کشور تبدیل شد و در سال ۱۳۵۶ حدود ۴۶ درصد از تولید خالص داخلی را به خود اختصاص داد. رشد بخش ساختمان نیز سرسام‌آور بود. به‌طور کلی اقتصاد شهری در این سال‌ها از رونق فوق‌العاده‌ای برخوردار شد؛ به‌نحوی که سود سرمایه‌گذاری‌های شهری تا سطح ۳۰ الی ۵۰ درصد بالا رفت. سهم اقتصاد شهری در کل اقتصاد کشور (بر اساس تولید ناخالص داخلی)، از حدود ۶۷ درصد در سال ۱۳۴۱، به ۸۸ درصد در سال ۱۳۵۶ رسید (در حالی که جمعیت شهری هنوز کمتر از نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌داد). طی این دوره، سهم کشاورزی و روستایی در کل تولید ناخالص ملی از ۲۷/۵ درصد به ۹ درصد کاهش یافت. همچنین در این سال‌ها، سطح مصرف و رفاه شهری به مراتب از سطح مصرف و رفاه روستایی فاصله گرفت. متوسط مصرف سرانه خانواده‌های شهری از ۱۵/۶ هزار ریال در سال ۱۳۴۱، به ۱۲۰ هزار ریال در سال ۱۳۵۶ رسید. در حالی که این رقم در روستاها از ۹/۹ هزار ریال به ۲۵/۷ هزار ریال افزایش یافت. به عبارت دیگر، طی این سال‌ها، شکاف مصرف و رفاه شهری ۴/۷ برابر شد (کاتوزیان، ۱۳۶۸: ۱۶۲-۱۶۴ و سوداگر، ۱۳۶۹: ۳۶۸-۳۷۵).

این تحولات، در مجموع موجب رشد سریع امواج مهاجرت روستاییان به شهرها - به‌ویژه شهرهای بزرگ - شد. سابقه پدیده مهاجرت از روستا به شهر، به عنوان یکی از جلوه‌ها و پیامدهای ساختاری رشد مناسبات سرمایه‌داری و اقتصاد شهری در ایران، به سال‌های ۱۳۰۰ برمی‌گشت؛ اما حجم این مهاجرت چندان زیاد نبود. از سال‌های دهه ۱۳۳۰ به این‌سو، این حجم فزونی گرفت. طی سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۴۰ هـ ش نزدیک به ۳/۵ میلیون نفر از جمعیت روستایی به شهرها مهاجرت کردند؛ اما در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۵، بالغ بر ۴/۵ میلیون نفر از روستائیان، به شهرها آمدند. تهران به تنهایی حدود نیمی از این مهاجران را به سوی خود جلب کرد (علیزاده و کازرونی، ۱۳۶۳: ۲۸؛ فوران، ۱۳۷۷: ۵۰۰ و ۵۰۱).

در سال‌های دهه ۱۳۴۰ به بعد، ایران با پدیده شهرنشینی شتابان مواجه شد. این پدیده علاوه بر مهاجرت شتابان روستاییان به شهرها، از افزایش نرخ رشد طبیعی جمعیت نیز سرچشمه می‌گرفت. متوسط نرخ رشد سالانه جمعیت کشور طی سال‌های مزبور ۳/۲ درصد - یعنی حداقل ۰/۵ درصد بیش از دهه قبل بوده است. در فاصله سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ هـ ش، کل جمعیت شهرنشین از ۷/۷ میلیون نفر به ۱۷/۴ میلیون نفر افزایش یافت. جمعیت تعداد دیگری از شهرهای بزرگ کشور نیز رشد بسیار بالایی را نشان می‌دهد.

اگر در سال ۱۳۴۰، فقط ۱۰ شهر ایران بیش از ۱۰۰ هزار نفر جمعیت داشتند، این رقم در سال ۱۳۵۷ به ۲۵ شهر رسید (علیزاده و کازرونی، ۱۳۶۳؛ رزاقی، ۱۳۶۷: ۶۹-۹۸).

تحولات اقتصادی و جمعیتی در شهرها با دگرگونی‌های مهمی در ساختار اجتماعی همراه بود. در این دوران، نقش مستقیم دولت در اقتصاد کشور - که در چند دهه قبل از آن کاهش یافته بود - با سرعت سرسام‌آوری افزایش یافت. سهم مالکیت دولت در صنایع از ۵۰ درصد در سال ۱۳۲۰، به ۱۷ درصد در سال ۱۳۴۲ رسید؛ اما این سهم با افزایش درآمدهای نفتی و سرمایه‌گذاری‌های هنگفت دولتی طی سال‌های بعد به سرعت افزایش یافت و در سال ۱۳۵۷ به حدود ۶۰ درصد رسید. سهم دولت در بخش‌های دیگر اقتصادی به‌ویژه در بخش خدمات نیز - اگر نه به اندازه صنعت - افزایش زیادی پیدا کرد (فوران، ۱۳۷۷: ۴۸۷). این به معنای رشد طبقه مدیران سطح بالای دولتی بود که عملاً به عنوان طبقه بورژوازی دولتی عمل می‌کردند و با بورژوازی خارجی نیز مرتبط و متحد بودند. بخش خصوصی نیز در کنار بخش دولتی، رشد فزاینده‌ای یافت. طبقه کوچکی از سرمایه‌داران بزرگ جدید که در دهه قبل شکل گرفته بود، گرچه از لحاظ کمی گسترش زیادی پیدا نکرد و همچنان به گروه کوچکی از سرمایه‌داران و ثروتمندان قدیمی در لایه کوچکی از خانواده‌های سلطنتی و یا عناصر مرتبط با محافل قدرت (دربار) و مدیران سطح بالای مؤسسات دولتی محدود ماند؛ اما حجم سرمایه و تنوع سرمایه‌گذاری‌های آنها در این دوره به سرعت رشد کرد. حدود ۸۵ درصد سرمایه‌گذاری‌های بزرگ صنعتی در بخش خصوصی، به کمتر از ۱۰۰ خانواده ثروتمند تعلق داشت. البته در کنار این لایه کوچک از بورژوازی بزرگ، لایه بزرگ‌تری از صاحبان صنایع و شرکت‌های متوسط بودند که به لحاظ منابع ثروت، تفاوت کمی با گروه قبلی داشتند. این گروه نیز فرصت و موقعیت خود را عمدتاً در سطوح پایین‌تری از ساختار قدرت و از طریق ارتباط با نهادهای دولتی و بانک‌ها، تأمین یا تقویت می‌کردند. در یک جمله می‌توان گفت سرمایه‌های بزرگ بخش خصوصی، غالباً نه از طریق انباشت تدریجی سرمایه و حتی استثمار نیروی کار، بلکه از طریق بهره‌مندی ناگهانی و نامشروع از درآمدهای عمومی (منابع درون دولت) فراهم شده بود. موقعیت عمدتاً انگلی و وابسته (وابستگی به دولت)، کوچکی و بالاخره بیگانگی اجتماعی و فرهنگی روزافزون این طبقه با طبقه متوسط و پایین، مانع از آن بود که طبقه مذکور به پایگاه اجتماعی قابل اعتنا و اتکاء برای رژیم شاه تبدیل شود. در واقع، این طبقه به انحاء مختلف تحت کنترل، فشار و گاه سرکوب دولت قرار داشت. به عنوان



مثال در سال ۱۳۵۰، دولت تمام سندیکاهای کارفرمایی، صنعتی و تجاری را وادار کرد که به تشکیلات تحت کنترل دولت به نام «اتاق صنایع و معادن و بازرگانی» بپیوندند. آنها همچنین ناچار بودند سیاست‌های مورد نظر دولت را در زمینه‌هایی نظیر فروش اجباری سهام شرکت‌های خصوصی به کارکنان و یا قیمت کالاها بپذیرند. همچنین در سال‌های میانه دهه ۱۳۵۰ که دولت تبلیغات پُرسر و صدایی را برای مبارزه با گران‌فروشی و فساد آغاز کرد، تعدادی از صاحبان صنایع بزرگ به عنوان «فئودال‌های صنعتی» جریمه و حتی دستگیر و زندانی شدند (سوداگر، ۱۳۶۶: ۲۲۱-۲۲۳؛ هالیدی، ۱۳۵۹: ۲۳۱ و آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۶۱۳-۶۱۵).

طبقه متوسط جدید شهری طی سال‌های ۱۳۴۰ به بعد، به سرعت رشد کرد. با گسترش دستگاه‌های اداری و نظامی و همچنین گسترش خدمات جدید، تعداد کارمندان حقوق‌بگیر (دولتی و خصوصی) به حدود ۲ میلیون نفر رسید. همچنانکه با گسترش آموزش عمومی (متوسط و عالی)، رقم دانشجویان و دانش‌آموزان دبیرستانی، به ۱ میلیون نفر رسید (اشرف و بنوعزیزی، ۱۳۷۲: ۱۰۸ و ۱۰۹).

گرچه رشد بالای اقتصادی در این سال‌ها، طبقه متوسط جدید را از لحاظ اقتصادی بهره‌مند ساخت و میزان درآمد و سطح زندگی آنها را بهبود بخشید، اما بیگانگی سیاسی این طبقه با رژیم - به‌رغم تلاش رژیم برای جذب این طبقه - نه فقط کاهش نیافت؛ بلکه تشدید هم شد. به‌ویژه روشنفکران و دانشجویان نسبت به انسداد فضای سیاسی و جهت‌گیری‌های داخلی و خارجی حکومت ناراضی بودند. گرایش‌های انقلابی و چپ‌گرایانه (چه از نوع غیرمذهبی و چه مذهبی) در میان روشنفکران و دانشجویان رشد یافت. در این دوره، تحول مهمی در خاستگاه و ترکیب روشنفکران و دانشجویان رخ داد. در واقع، با گسترش آموزش عالی رایگان (چه در داخل و چه در خارج از کشور)، امکان راهیابی جوانان متعلق به طبقات متوسط و پایین‌شهری - و بعضاً روستایی - به دانشگاه‌ها و پیوستن آنها به جمع متفکران و تحصیل‌کردگان بیشتر شد. قوت زمینه‌ها و گرایش‌های مذهبی در میان این بخش از تحصیل‌کردگان و روشنفکران، تأثیر غیرقابل انکاری در رشد جریان‌های اسلام‌گرای سیاسی در میان دانشجویان و روشنفکران داشت.

در طی دوره مزبور، اقشار و طبقات متوسط سنتی شهری، گرچه به واسطه موقعیت اقتصادی تحت‌الشعاع رشد بخش‌های جدید قرار گرفتند، اما چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ اجتماعی، موقعیت و نفوذ خود را تا حدی حفظ کردند و گاه بهبود

بخشیدند. هنوز نیمی از تولیدات شهری غیرصنعتی، ۲۸ درصد صادرات غیرنفتی، $\frac{۳}{۴}$ عمده‌فروشی و $\frac{۲}{۳}$ خرده‌فروشی داخلی در دست بازاریان، مغازه‌داران و صاحبان کارگاه‌های کوچک صنعتی بود (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۳۲؛ فوران، ۱۳۷۷: ۴۹۵-۴۹۷). این طبقه علاوه بر اینکه به واسطه رشد سریع بخش‌های مدرن صنعتی و تجاری مورد تهدید و فشار اقتصادی قرار داشت، از لحاظ فرهنگی و سیاسی نیز از دولت بیگانه بود. سیاست‌های غیرمذهبی و بعضاً ضد‌مذهبی حکومت و فشارهای گاه‌وبی‌گاه آن بر این طبقه، به‌ویژه در جریان «مبارزه با گران‌فروشی»، عامل اصلی این بیگانگی به شمار می‌رفت. این طبقه طی سال‌های مزبور، همچون ادوار پیشین تاریخ معاصر ایران یکی از بزرگ‌ترین متحدان روحانیون باقی ماند. روحانیون نیز طی دوره مزبور به‌طور غیرمستقیم از ثمرات رشد اقتصادی بهره‌مند شدند. بهبود منابع مالی دستگاه مذهبی (عمدتاً در اثر افزایش درآمد طبقات متوسط به عنوان حامیان و تأمین‌کنندگان هزینه‌های دستگاه مذهبی)، این امکان را به روحانیت داد تا شبکه‌های آموزشی و تبلیغاتی خود را گسترش دهد. در این سال‌ها، تعداد مبلغان مذهبی و طلاب علوم دینی و فعالیت مساجد و محافل مذهبی افزایش چشم‌گیری پیدا کرد. گرچه گرایش‌های متعددی در میان روحانیون وجود داشت (از اسلام‌گرایی انقلابی تا اسلام غیرسیاسی سستی)، ولی همه جریان‌ها حاضر در درون دستگاه مذهبی، دست‌کم از لحاظ نگرانی‌هایی که در مورد گسترش و تبلیغ فرهنگ غیرمذهبی در شهرها داشتند، نسبت به حکومت و سیاست‌های آن کم‌وبیش بیگانه و معترض بودند. این بیگانگی و اعتراض در میان بخش‌های سیاسی‌تر روحانیون که تحت فشار و سرکوب دستگاه‌های حکومتی بودند، شدیدتر بود و پیوند آنها را با دیگر جریان‌های ناراضی، به‌ویژه جریان‌های سیاسی - مذهبی موجود در طبقات متوسط شهری، تحکیم می‌بخشید.

طبقه کارگر شهری نیز پایه‌پای رشد صنعتی گسترش یافت. در این دوره، تعداد کارگرانی که در کارخانه‌ها و معادن بزرگ صنعتی کار می‌کردند، به حدود ۷۵۰ هزار نفر رسید. اگر دیگر اقشار کارگری یعنی کارگران کارگاه‌های صنعتی، کارگران ساختمانی و بخش خدمات را نیز بر آنها بیفزاییم، رقمی حدود ۳ میلیون نفر یعنی حدود ۳۰ درصد نیروی کار فعال کشور را تشکیل می‌دادند (فوران، ۱۳۷۷: ۴۸۹ و ۴۹۰ و اشرف و بنوعزیزی، ۱۳۷۲: ۱۱۳-۱۱۷).

خاستگاه‌ها و سطح دستمزد کارگران متفاوت بود. اغلب کارگران صنایع جدیدتر و



کارگران بخش ساختمان، عمدتاً از نسل اول جوانان مهاجر از شهرهای کوچک و روستاها بودند. در مقابل، اکثر کارگران صنایع قدیمی تر نظیر نساجی، شامل نسل‌های قبلی مهاجران می‌شدند. به‌طور کلی $\frac{2}{3}$ نیروی کار صنعتی را مهاجران تشکیل می‌دادند. سطح دستمزد نیز در صنایع جدید به نسبت صنایع قدیمی بالاتر و رشد آن در بخش ساختمان از همه بخش‌ها بیشتر بود. در مجموع، سطح دستمزد در طی سال‌های ۵۷-۱۳۴۰ حدود ۳ برابر افزایش یافت. با وجود این، سطح زندگی کارگران شهری همچنان پایین و فقیرانه بود. گرچه بیشترین رشد در سال‌های ۵۶-۵۱ اتفاق افتاد، ولی نرخ ۱۵/۵ درصد تورم سالانه در این سال‌ها، بخش اعظم افزایش دستمزد را می‌بلعید. به‌علاوه امکانات بهداشتی و ایمنی در محیط‌های کار هنوز بسیار پایین بود (سوداگر، ۱۳۶۹؛ فوران، ۱۳۷۷: ۴۸۹ و ۴۹۰). گرچه سابقه شکل‌های صنفی و فعالیت‌های سیاسی در میان کارگران شهری زیاد بود (به‌ویژه در دهه‌های ۳۰-۱۳۲۰)؛ اما در سال‌های مزبور، دولت شدیداً این تشکله‌ها و فعالیت آنها را محدود کرد و تحت کنترل خود درآورد. با وجود این، اکثر کارگران در محیط‌های کاری (کارخانه‌ها) امکان چندانی برای تشکل و فعالیت‌های مستقل صنفی - سیاسی نداشتند، اما در محیط‌های سکونت - که غالباً مناطق فقیرنشین جنوب شهر یا شهرک‌های تازه‌احداث شده در حومه‌های شهری بود -، از طریق شبکه‌های ارتباطی سنتی، (محلی و مذهبی) با یکدیگر مرتبط بودند. زمینه‌های مذهبی کارگران و فعال‌شدن نیروها و محافل مذهبی در سال‌های مزبور، بخش مهمی از این کارگران را حول محور مذهب و روابط محلی با یکدیگر و با برخی دیگر از گروه‌های اجتماعی نظیر روحانیون و بازاریان در ارتباط قرار می‌داد.

محرومین و به عبارت دیگر گروه‌ها و اقشار مادون طبقه یعنی بی‌کاران، فقرا و اقشار حاشیه‌ای نیز در شهرها به سرعت رشد کردند. اقتصاد شهری به‌رغم رونق و رشد بالای خود طی دوره مزبور، قادر نبود همه اقشار و گروه‌های شهری را از حداقل امکانات - از جمله مشکل درآمد و مسکن نامناسب - برخوردار سازد. این موضوع، از یک سو به الگوی توسعه ناموزون و نابرابر اقتصادی در این دوره و از سوی دیگر به افزایش سریع جمعیت شهری و حجم بالای مهاجران سرازیر شده به شهرها مربوط بود. نرخ بالای رشد اقتصادی در این دوره، با تشدید نابرابری‌های اقتصادی در میان گروه‌های شهری همراه گردید. در این دوره، سهم نسبی دهک‌های پایینی و میانی درآمدی به نسبت سال‌های قبل کاهش یافت و ضریب جینی از ۴۵ درصد به بالای ۵۰

درصد رسید (فوران، ۱۳۷۷: ۴۹۱-۴۹۳). بسیاری از مهاجران تازه‌وارد به شهرها مدت‌ها و گاه هیچ‌وقت کار مناسب نمی‌یافتند. روی آوردن به مشاغل حاشیه‌ای نظیر دست‌فروشی، دوره‌گردی، زیاله‌گردی، فعالیت‌های غیرقانونی (نظیر توزیع مواد مخدر) و تکدی‌گری، از فعالیت‌هایی بود که این بخشی از اقشار شهری به آن روی می‌آورد. گسترش سکونت‌گاه‌های محقر و غیرقانونی نظیر حلی‌آبادها، زاغه‌ها، خرید و گاه تصرف اراضی خارج از محدوده و احداث خانه‌های محقر در آنها و حتی خیابان‌خوابی و ولگردی، از جمله شکل‌های زندگی حاشیه‌ای در تهران بزرگ بود که مقیاس وسیعی به خود می‌گرفت (بیات، ۱۳۸۰: ۵۲-۷۰).

سطح زندگی این بخش از جمعیت شهری بسیار نازل و رقت‌بار بود. جالب اینکه، به دلیل نوع سکونت و همچنین اشتغال این گروه‌ها (که حالت غیررسمی داشت و در طبقه‌بندی موجود نمی‌گنجد)، موقعیت این بخش از طبقات شهری در آمارهای رسمی اقتصادی و اجتماعی کمتر منعکس می‌شود. در واقع وضعیت رقت‌بار این بخش از جمعیت شهری، در معدود تحقیقاتی توصیف شده است (نگاه کنید به بیات، ۱۳۸۰؛ کازرونی و گل‌گلاب، ۱۳۵۸؛ مرکز مطالعات شهرسازی و معماری ایران، ۱۳۷۳؛ فلاح و خامنه، ۱۳۵۳).

در مجموع، دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی سال‌های ۱۳۴۰هـ.ش به بعد، بیانگر وقوع دگرگونی‌های مهمی در ترکیب و جایگاه اقشار مختلف اجتماعی به‌ویژه در شهرهای ایران بود. تغییر ترکیب طبقه بالا و پیوستن عناصر فرصت‌طلب به جرگه ثروتمندان بزرگ همراه با تغییر ترکیب طبقه متوسط جدید و اقشار روشنفکر در اثر گسترش تحصیلات جدید و پیوستن روزافزون عناصر مرتبط با طبقات متوسط و پایین دارای زمینه‌ای مذهبی به جرگه تحصیل‌کردگان و روشنفکران و تغییر ترکیب طبقه کارگر و طبقات پایین و محروم شهری به دنبال پیوستن خیل عظیم مهاجران روستایی، از جمله مهم‌ترین جلوه‌های تحرک و جابه‌جایی اجتماعی بود که چهره اجتماعی شهرها را دگرگون ساخت.

دگرگونی در قشربندی اجتماعی شهری، که در عین حال با تشدید و بارورتر شدن تمایزات، نابرابری‌ها و تعارضات طبقاتی همراه بود، در فضای فیزیکی و فرهنگی شهرها نیز خود را نشان می‌داد. تمایزات فضای فیزیکی در شهرهای بزرگ، بیشتر در تقسیمات اجتماعی فضای شهری بروز می‌کرد. در حالی که محل سکونت طبقات بالا و ثروتمند شهرهای بزرگ به سمت حومه‌های مرغوب شهر و ویلاها و آپارتمان‌های مجلل انتقال می‌یافت، اقشار و طبقات پایین و محروم شهری به سمت شهرک‌ها و محله‌های فقیرنشین مناطق نامرغوب شهرها و حتی سکونت‌گاه‌های محقر و غیرقانونی در مناطق خارج از



محدوده شهری رانده و سرازیر می‌شدند. لایه‌های میانی و پایینی طبقه متوسط و یا بقایای طبقات پایین نیز در مناطق شهری باقی ماندند، جایی که تراکم روزافزون مراکز تجاری و اداری و ترافیک سنگین وسایل نقلیه، روزبه‌روز عرصه را بر آنها تنگ‌تر می‌ساخت.

تمایزات و تعارضات فضایی مزبور در شهرهای بزرگ با تشدید تمایزات و تعارضات فرهنگی نیز مقارن بود. در حالی که طبقات و اقشار بالا و ثروتمند، روزبه‌روز بیشتر به سمت پذیرش ارزش‌ها و الگوهای فرهنگ غیرمذهبی و غربی روی می‌آوردند (به‌ویژه در زمینه الگوی مصرف، معاشرت و تفریحات)، زندگی روزمره اقشار و طبقات متوسط و پایین همچنان با ارزش‌ها و الگوهای مذهبی درآمیخته بود. گرچه این طبقات نیز لاجرم هر روز بیشتر تحت فشار و تأثیر تعارضات اجتماعی و فرهنگی ناشی از کار و زندگی در شهرهای بزرگ و دگرگونی‌های ارزشی و فرهنگی ناشی از آن بودند.

همزمان با جابه‌جایی‌ها و دگرگونی‌هایی که در موقعیت و ترکیب گروه‌های اجتماعی رخ داد، دگرگونی‌هایی نیز در ترکیب و گرایش‌های نخبگان حاکم به وجود آمد. از اوایل دهه ۱۳۴۰ و همزمان با اجرای اصلاحات مرسوم به "انقلاب سفید" توسط رژیم شاه، موقعیت نخبگان سیاسی سالخورده و سنتی‌تر تضعیف شد و نسل جدیدی از تحصیل‌کردگان و تکنوکرات‌های جوان به جرگه اعضای هیأت حاکمه پیوستند. این نسل غالباً تحصیل‌کرده غرب بودند و ایدئولوژی آنها نیز ملغمه‌ای از نوگرایی، فرصت‌طلبی و کلی‌مسلكی بود. آنها سطوح بالای مدیریت‌های دولتی و حتی پُست‌های سیاسی (وزارت و نمایندگی مجلس) را در دست گرفتند. حزب ایران نوین در دهه ۱۳۴۰ و حزب رستاخیز در سال‌های پایانی عمر رژیم شاه، کانون تجمع و ترقی این نسل از نخبگان دولتی به شمار می‌رفت. بی‌تابی، بی‌محابایی و گاه نابخردی‌ای که در جهت‌گیری‌ها و سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رژیم طی سال‌های مزبور مشاهده می‌شد، با دگرگونی در ترکیب و گرایش نخبگان حاکم بی‌ارتباط نبود.

نابرابری‌های اقتصادی، تعارضات فرهنگی، بیگانگی‌ها، نابسامانی‌ها و گسیختگی‌های اجتماعی به‌ویژه در شهرهای بزرگ، زمانی که با ماهیت خودکامه رژیم شاه و گرایش‌ها و ایدئولوژی‌های رسمی آن [یعنی ترکیبی از مدرنیسم صوری و افراطی، غرب‌گرایی در سیاست خارجی و ناسیونالیسم گذشته‌گرا] [تأکید بر تاریخ و نمادهای ایران قبل از اسلام]] قرین می‌شد، گروه‌های مختلف اجتماعی به‌ویژه اقشار و طبقات متوسط و پایین شهری را به گونه‌های مختلفی متأثر و جهت‌گیری‌های اجتماعی، ایدئولوژیک و سیاسی آنها را دگرگون می‌ساخت. بخش‌های سنتی طبقه متوسط شهری به همراه

روحانیون، نگرانی‌های روزافزون خود را از روند تحولات و نابسامانی‌های اجتماعی و فرهنگی و آنچه آن را نشانه‌های گسترش بی‌دینی و فساد اخلاقی می‌دانست، با برداشت مذهبی بیان می‌کرد. برخی از این تفسیرها، غیرسیاسی بود و رسالت مذهب را تهذیب اخلاقی جامعه می‌دانست. برخی دیگر نیز سیاسی بودند و راه‌حل را در مبارزه عملی با مظاهر و به‌ویژه ریشه‌های این مسائل - رژیم شاه و سیاست‌های آن - جستجو می‌کردند. بخش روزافزونی از روشنفکران و تحصیل‌کردگان نیز در واکنش به خودکامگی، ایدئولوژی رسمی رژیم و وابستگی شدید آن به قدرت‌های غربی، به مذهب و تفسیرهای نوگرایانه و گاه انقلابی از آن گرایش یافتند. در عین حال، آنچه در اینجا لازم است با تفصیل بیشتری ذکر شود، گرایش‌های طبقات پایین شهری، به‌ویژه مهاجران است؛ چراکه این بخش از جامعه شهری، به دلیل پیشینه و موقعیتش، بارزترین جلوه‌های تحرک، گسیختگی و نابسامانی‌های اجتماعی و فرهنگی را از خود به نمایش می‌گذاشت.

اصولاً مهاجران قبل از سکونت در شهرهای بزرگ یا در ساختار جماعتی و معیشتی روستایی و یا در شبکه‌هایی از روابط خویشاوندی و محلی شهرهای کوچک، زیست کرده و هویت یافته بودند؛ اما این گروه‌ها بعد از مهاجرت، ناگهان خود را در دریای پرتلاطم، ناآشنا و فردگرایانه شهرهای بزرگ یافتند. انطباق با چنین محیطی و هویت‌داشتن در چنین شرایطی، برای آنها دشواری‌های زیادی به همراه داشت. اضطراب‌ها و ناامنی‌های ناشی از کمبود فرصت‌های اشتغال، سکونت و درآمد نیز بر این مسائل می‌افزود. آنها معمولاً می‌کوشیدند تا روابط پیشین و مألوف خود را در شهرهای بزرگ نیز به‌گونه‌ای بازسازی کنند. برقراری ارتباط با هم‌ولایتی‌ها و حتی سکونت هم‌ولایتی‌ها در یک محل در شهرهای بزرگ، پیوستن به شبکه اجتماعی و فرهنگی سنتی به‌ویژه مجالس و گردهم‌آیی‌های مذهبی، از جمله تلاش‌های این مهاجران برای حل مسایل خود در شهرهای بزرگ است. البته این نوع روابط و تشکل‌ها، اصولاً ماهیت غیرسیاسی داشته و برای حل و فصل مسائل معیشتی، اجتماعی و روانی است؛ اما در شرایط مناسب و مقتضی، می‌تواند محتوای سیاسی نیز پیدا کند.

برخی مطالعات نشان می‌دهد که نسل اول مهاجران معمولاً محافظه‌کارند. کاهش محرومیت نسبی (در مقایسه با وضع اسف‌بار آنها در قبل از مهاجرت)، تقدیرگرایی شدید و ناآشنایی با محیط جدید، آنها را از لحاظ سیاسی به رفرم و احتیاط می‌کشاند (بلاونر، ۱۹۸۲: ۵۰۱-۵۱۹). در عین حال، نسل‌های بعدی مهاجران به‌تدریج از این محافظه‌کاری فاصله می‌گیرند. با وجود این، هم زمینه و میراث‌های مذهبی و هم گرایش‌های نوستالوژیک در میان نسل‌های بعدی مهاجران همچنان قدرتمند است. این زمینه‌ها و



گرایش‌ها، بر سرشت عقاید و گرایش‌های سیاسی آنها، حتی آنگاه که در اثر تشدید نارضایتی‌ها و تغییر فضای سیاسی و ایدئولوژیک جامعه، گرایش‌های انقلابی پیدامی‌کنند، تأثیر می‌گذارد. این بخش از گروه‌های شهری در بحبوحه شرایط و وضعیت‌های انقلابی، یکی از پایگاه‌های اصلی جنبش‌های ارزشی‌گرا، نوستالژیک و آرمان‌گرا و به‌ویژه جنبش رادیکال مذهبی هستند (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۳۰؛ فورد، ۱۹۸۶: ۳۰-۳۵) این ویژگی‌ها و گرایش‌ها، در مهاجران روستایی ساکن در شهرهای ایران نیز وجود داشت. این بخش از جامعه شهری اگرچه پیش‌تاز جنبش ضدسلطنتی و انقلاب اسلامی نبود و در ماه‌های آخر به صف جنبش وارد شد؛ اما نقش مهمی در جنبش اعتراضی داشت و پس از سقوط رژیم شاه نیز به یکی از پایگاه‌های اصلی بسیج سیاسی و حکومت رهبران مذهبی تبدیل شد.

نتیجه‌گیری

جامعه ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی، شاهد تلاطم‌های فراوانی بوده است. بسیاری از ساختارهای دیرپای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در این دوره در معرض نوسازی، دگرگونی و گاه فروپاشی قرار گرفته‌اند. در بسیاری از موارد، تحولات مزبور توأم با هزینه‌های انسانی فراوان بوده است. ریشه‌یابی این مسأله محتاج کاری همه‌جانبه‌تر است؛ اما آنچه می‌توان از این مقاله نتیجه گرفت، فاصله‌ای است که بین ساخت سیاسی متمرکز و بسته با وضعیت اجتماعی پیچیده و چندلایه ایران وجود داشت. این فاصله امکان ارتباط ارگانیک میان اجزاء مختلف ساختار اقتصادی و اجتماعی ایران با قدرت سیاسی را از بین می‌برد. تالی منطقی و ابتدایی این وضعیت، شکل‌گیری بحران‌های سیاسی پر دامنه‌ای است که با کوچکترین بحران اقتصادی اجتماعی می‌تواند تا اعماق جامعه را به لرزه درآورد. در چنین وضعیتی، بدیهی است که عمده‌ترین دستگاه بازتولیدکننده نظم، دستگاه‌های سرکوب باشند. به کارگیری مستمر این دستگاه، می‌تواند نوعی حالت بی‌تفاوتی و حتی حمایت تبلیغاتی از ساخت سیاسی را به همراه داشته باشد. در عین حال، نکته مهم انباشته‌شدن بحران‌ها در لایه‌های پوشیده‌تر اجتماعی است. عدم انتقال ارگانیک این بحران به ساخت سیاسی و عدم ارتباط نهادینه نیروهای اجتماعی با این ساخت، می‌تواند حلقه مسدود فوق را تکرار و تداوم بخشد. بدیهی است در چنین وضعیتی با کوچک‌ترین ترک در ساختار سیاسی، آشوب، بحران و حتی نوعی آنارشسیسم رومانتیک فراگیر شود. سابقه تحولات تاریخی این دوره نشان می‌دهد که راه‌حل در مدارهای متوالی بحران، مسدودتر کردن فضای سیاسی و سرکوب شدیدتر پنداشته شده است. بدیهی است

که حل این معضل ساختاری در لحظات بحرانی کاری سخت و غیرمحتمل است. باید تلاش کرد تا ارتباط ارگانیک بین طبقات و نیروهای اجتماعی با قدرت سیاسی را توسعه داد. به عبارت بهتر، می‌بایست حضور نیروهای سیاسی نماینده خواسته‌های طیف‌های وسیع در ساختار سیاسی نهادینه شده و در بلندمدت، ساختار سیاسی را تبدیل به مرکز حضور این نیروها و نمایش‌گر موازنه نیروهای اجتماعی مختلف قرار داد. در غیر این صورت، باید هر لحظه منتظر شکل‌گیری نوعی اعتراض اجتماعی انباشته شده از زاویه‌ای غیرقابل پیش‌بینی بود و این چیزی است که فقط ساختار سیاسی پیچیده و دارای ارتباط ارگانیک با ساختار اقتصادی - اجتماعی چندلایه اجتماعی، توان کنترل و حل بلندمدت آن را خواهد داشت.

منابع :

- ۱- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۶)؛ *مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: شیرازه.
- ۲- ----- (۱۳۷۷)؛ *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- ۳- آوری، پیتر (۱۳۷۳)؛ *تاریخ معاصر ایران*، ترجمه محمد رفیعی‌مهرآبادی، ۳ جلد، چاپ سوم، تهران: عطایی.
- ۴- ازکیا، مصطفی (۱۳۷۰)؛ *جامعه‌شناسی توسعه و توسعه‌نیافتگی روستایی ایران*، تهران: اطلاعات.
- ۵- اشرف، احمد (۱۳۴۹)؛ *ایران فنودالیسم یا نظام آسیایی*، جهان‌نو.
- ۶- ----- (۱۳۵۳)؛ «ویژگی‌های شهرنشینی در ایران در دوره اسلامی»، *نامه علوم اجتماعی*، سال ۱، ش ۴، صص ۷-۴۹.
- ۷- ----- و احمد بنوعزیزی (۱۳۷۲)؛ «طبقات اجتماعی در دوره پهلوی»، ترجمه عماد افروغ، راهبرد، سال ۱، ش ۲، صص ۱۰۲-۱۲۶.
- ۸- الگار، حامد (۱۳۵۲)؛ *دین و دولت در ایران*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- ۹- بازیر، جولیان (۱۳۶۳)؛ *اقتصاد ایران (۱۹۷۰-۱۹۰۰)*، ترجمه مرکز تحقیقات تخصصی حسابداری صنعتی ایران، تهران: سازمان صنایع ملی و سازمان برنامه.
- ۱۰- بیات، آصف (۱۳۸۰)؛ *سیاست خیابانی خشن تهی‌دستان در ایران*، ترجمه سیداسدالله نبوی چاشمی، تهران: شیرازه.
- ۱۱- حامی (بی‌تا)؛ *گذشته چراغ راه آینده*، بی‌جا، سمندر.
- ۱۲- حابری، عبدالهادی (۱۳۶۴)؛ *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، تهران: امیرکبیر.
- ۱۳- حجاریان، سعید (۱۳۷۰)؛ *پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی*، تهران: دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- ۱۴- خسروی، خسرو (۱۳۵۸)؛ *جامعه‌شناسی روستایی ایران*، تهران: پیام.
- ۱۵- روزولت، کرمیت (۱۳۵۸)؛ *گودتا و ضدگودتا*، ترجمه علی اسلامی، تهران: انتشارات چاپخش، بی‌تا.

- ۱۶- سوداگر، محمدرضا (۱۳۶۹): *رشد روابط سرمایه‌داری در ایران (مرحله گسترش ۵۷-۱۳۴۲)*، تهران: شعله اندیشه.
- ۱۷- شجعی، زهرا (۱۳۴۴): *نمایندگان مجلس شورای ملی در ۲۱ دوره قانون‌گذاری*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- ۱۸- عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۲): *بحران دموکراسی در ایران*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران: البرز.
- ۱۹- علیزاده، محمد و کازرونی، کاظم (۱۳۶۳): *مهاجرت و شهرنشینی در ایران*، تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه.
- ۲۰- عیسوی، چارلز، *تاریخ اقتصادی ایران (عصر قاجار ۱۳۲۲-۱۲۱۵ هـ.ق)*، ترجمه یعقوب آژند، چاپ دوم، تهران: گستره.
- ۲۱- فشاهی، محمدرضا (۱۳۵۹): *آخرین جنبش قرون وسطایی در ایران*، تهران: انتشارات جاویدان.
- ۲۲- فلاح، جمال و علی خامنه (۱۳۵۳): *بررسی اجمالی دست‌فروشان در تهران*، تهران: دانشگاه تهران، دایره طراحی شهری.
- ۲۳- فوران، جان (۱۳۷۷): *مقاومت شکستنده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از دوره صفویه تا بعد از انقلاب اسلامی*، تهران: رسا.
- ۲۴- کاتوزیان، همایون (۱۳۶۲): *اقتصاد سیاسی در ایران*، جلد ۱، ترجمه محمدرضا نقیسی و کامبیز پرتویی، تهران: پایروس.
- ۲۵- ----- (۱۳۶۸): *اقتصاد سیاسی در ایران (۱۳۶۸)*، ج ۲، ترجمه محمدرضا نقیسی، تهران: پایروس.
- ۲۶- ----- (۱۳۷۹): *دولت و جامعه در ایران*، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.
- ۲۷- کازرونی، گل‌گلاب (۱۳۵۸): *«تصویر آماری حاشینه‌نشینان»*، تهران: کتاب جمعه، جلد شماره ۱۲.
- ۲۸- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰): *عصر اطلاعات (۳ جلد)*، جلد دوم: قدرت، هویت، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: طرح نو.
- ۲۹- گرانوسکی و دیگران (۱۳۷۹): *تاریخ ایران از باستان تا امروز*، ترجمه کیخسرو کشاورزی، تهران: پوش.
- ۳۰- لاجوردی، حبیب (۱۳۶۹): *اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران*، ترجمه ضیاء صدقی، تهران: نشر نو.
- ۳۱- لمبتون، آن.ک.س (۱۳۳۹): *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: بنگاه ترجمه.
- ۳۲- مرکز مطالعات شهرسازی و معماری در ایران (۱۳۷۴): *حاشیه‌نشینی در ایران و علل و راه‌حل‌ها*، تهران: وزارت مسکن و شهرسازی.
- ۳۳- نعمانی، فرهاد (۱۳۷۸): *تکامل فنودالیزم در ایران*، تهران: خوارزمی.
- ۳۴- انوشیروانی، ف.م (۱۳۶۲): «تجاری شدن کشاورزی در ایران»، *کتاب آگاه: مسائل ارضی و دهقانی*، تهران: آگاه.
- ۳۵- ولی، عباس (۱۳۸۰): *ایران پیش‌سرمایه‌داری*، ترجمه حسن شمس‌آوری، تهران:
- 36- Anderson Perry (1978); *Lineages of Absolutist state* (London: New Left Book).
- 37- Blauner R (1982); "Clonised and Imigrant minorities" in Giddenz and Held, *Power and Conflict*, London.
- 38- Ford, James B (1986); *New Religious Movement and Rapid Social change* (London, sageo).
- 39- Katozian H. "The Aridisolatic Society: A Mode of longterm social and Economic development in Iran" *The International journal of middle east studies*. pp 74-80.
- 40- Kazme F (1980); *Poverty and Revolution in Iran, The Migrant Poor, urban Morginality and Politics* New York and London.